

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مصاحبه با انزو تراورسو مؤرخ ایتالیایی
برگردان: امیررضا گلایی
۲۸ دسمبر ۲۰۲۳

جنگ غزه خاطره هولوکاست را محو می‌کند



جنگی نسل‌کشانه به بهانه یادآوری خاطره هولوکاست به راه افتاده است، جنگی که در نهایت ختم به حمله و بی‌اعتبار کردن این خاطره خواهد شد، و نتیجه‌اش می‌شود مشروعیت‌زائی برای یهودستیزی. اگر این کارزار متوقف نشود، دیگر کسی نمی‌تواند در باب هولوکاست کلامی بگوید بدون آن که حرفش دامن بزند به تردید و ناباوری در باب این حادثه؛ بسیاری در نهایت باور خواهند کرد هولوکاست افسانه‌ای است که ساخته شده تا از منافع اسرائیل و غرب دفاع کند. خاطره هولوکاست به عنوان «دین مدنی» حقوق بشر، ضدیت با نژادپرستی و دموکراسی از بین خواهد رفت ...

در این مصاحبه، انزو تراورسو، مؤرخ ایتالیایی، نسبت به تأثیرات مخرب استفاده از خاطره هولوکاست برای توجیه «جنگ نسل‌کشی» ارتش اسرائیل در غزه هشدار می‌دهد.

انزو تراورسو، مؤرخ ایتالیایی، متخصص توتالیتاریسم و سیاست حافظه، تاریخ روشنفکری را در دانشگاه کرنل در ایالات متحده تدریس می‌کند. نویسنده کتاب ریشه‌های خشونت نازی، پایان مدرنیته یهودی، مالیخولیا و انقلاب چپ:

تاریخ روشنفکری در این مصاحبه اثرات مخرب بالقوه استفاده از حافظه هولوکاست برای توجیه «جنگ نسل‌کشی» را تحلیل می‌کند.

وی ضمن محکوم کردن ترور ۷ اکتوبر، نسبت به افتادن در دامی که حماس و راست افراطی اسرائیل ایجاد کرده‌اند، هشدار می‌دهد که منجر به نابودی غزه و نکبت جدیدی می‌شود. او می‌گوید: شما می‌توانید بدون برافراشتن پرچم حماس برای فلسطین تظاهرات کنید. شما می‌توانید ترور ۷ اکتوبر را بدون چشم پوشی از جنگ نسل‌کشی که به بهانه «حق مشروع اسرائیل برای دفاع از خود» به راه افتاده است، محکوم کنید. این مصاحبه را به نقل از «تیز یازدهم» می‌خوانید:

مدیا پارت: بر کتاب پایان مدرنیته یهودی گفته بودی یهودیان که دیر زمانی خاستگاه تفکر انتقادی در جهان غرب بودند، گرفتار عقب‌گردی پارادوکسیکال شدند، یعنی به سمت سلطه رفتند. آیا اتفاقی که امروز دارد می‌افتد شاهی بر مدعی تو نیست؟

انزو تراورسو: متأسفانه اتفاقی که امروز شاهدش هستیم به نظر تائیدی است بر روندی بنیادین که تحلیلش کرده بودم، و البته چنین تائیدی ابداً خوشایند نیست. در این کتاب نشان دادم ورود یهودیان به مدرنیته در انتهای قرن هجدهم مبتنی بود بر یک انسان‌شناسی سیاسی خاص. این مدرنیته بی‌وطن در مقابل مدرنیته‌ای سیاسی قرار گرفت که مبتنی بود بر ناسیونالیسم، مدرنیته‌ای که به یهودیان به مثابه کالبدی بیگانه نگاه می‌کرد، که نمی‌شد آنها را به مللی متشکل از جوامع نژادی و منطقه‌ای فروکاست.

در آستانه قرن بیستم، یهودیان پس از رهائی‌شان و مشارکتی که در سکولارشدن جهان مدرن داشتند، خود را در وضعیتی پارادوکسیکال یافتند: از یک سو، به تدریج در حال فاصله گرفتن از دین بودند، و با حرارت از ایده‌هایی که میراث روشنگری بود استقبال می‌کردند؛ از سوی دیگر مواجه شدند با خصومت ناشی از محیطی یهودی‌ستیز. در نتیجه، بدل شدند به بستری برای جهان‌وطنی، کلی‌گرایی، و انترناسیونالیسم. آنها پذیرای همه جریان‌های آوانگارد شدند و بدل شدند به تجسم تفکر انتقادی. در کتابم، تروتسکی را که یک روس انقلابی بود و غالب عمرش را در تبعید سپری کرده بود، بدل کردم به عنوان چهره نمادین این یهودیت در تبعید که ضد سازش‌کاری است و مخالف قدرت است. زمینه بعد از جنگ جهانی دوم عوض شد، یعنی پس از هولوکاست و تولد اسرائیل. البته، جهان‌وطنی و تفکر انتقادی از بین نرفت، بلکه به عنوان خصلتی از یهودیت باقی ماند. هر چند در نیمه دوم قرن بیستم، پارادایم یهودی دیگری ظهور کرد، که چهره نمادینش هنری کسینجر بود، یک آلمانی یهودی تبعیدی در آمریکا که بدل شده بود به استراتژیست اصلی امپریالیسم امریکائی.

با اسرائیل، مردمی که بنا به تعریف، جهان‌وطن، تبعیدی و کلی‌گرا بودند، بدل شدند به منبعی برای قومی‌گراترین و قلمروگراترین دولتی که می‌شود تصور کرد. دولتی که بنیانش بر جنگ با همسایگانش بود و باور داشت تنها دولت یهودی موجود است. امری که در قانون اساسی‌اش [۱۱] از سال ۲۰۱۸ به بعد مصرح شده و از آن تجلیل شده است. و در صدد است قلمرو خود را به بهای از دست دادن قلمرو فلسطینی‌ها افزایش دهد. به نظرم این تغییر مسیری مهم از نظر تاریخی است، که حاکی است از دو قطب متناقض در یهودیت مدرن. جنگ در غزه گواه این است که سوگیری دولت اسرائیل اکنون به سمت کوفته‌فکرترین، بیگانه‌ستیزترین و نژادپرست‌ترین قسم ناسیونالیسم است.

از طرف دیگر، حمله حماس در ۷ اکتوبر در نقش محرکی قدرتمند در احیای مجدد خاطره هولوکاست در اسرائیل ظاهر شد، تا بدان حد که خاطره هولوکاست اکنون دستاویزی شده برای توجیه قتل‌عام در غزه. چگونه می‌توان

خاطره‌ای یهودی را حفظ کرد و مانع از آن شد که بدین شیوه از آن سوءاستفاده شود؟ آیا می‌توان به یهودیت متقدمی که در بابش صحبت کردی، جان دوباره‌ای بخشید؟

این خطر هست که اتفاقی که دارد می‌افتد، چشم‌انداز فرهنگی، فکری و خاطره‌ای ما را تار و مبهم کند. واکنش شدیداً احساساتی به ۷ اکتوبر را درک می‌کنم، اما این امر نباید باعث بشود تلاش‌های ضروری را که برای فهم ماجرا به صورت عقلانی و در بافت خودش می‌شود، سرکوب کنیم. ما اکنون در جایگاه آن نیستیم که وضعیت را با فاصله انتقادی مناسب تحلیل کنیم، تاریخ همواره پس از رخداد نوشته می‌شود، اما برخی امور بسیار روشنند.

از یک سو، حمله‌ای که در ۷ اکتوبر توسط حماس انجام گرفت کشتاری هولناک بود که به هیچ‌وجه قابل توجیه نیست. از سوی دیگر، اما چیزی که اکنون در غزه دارد اتفاق می‌افتد حاکی از نسل‌کشی است که باید متوقف شود: جمعیتی ۲.۵ میلیون نفری که در منطقه‌ای زیر بمباران شدید گرفتار شده‌اند، محروم از برق، گاز، غذا، آب و دارو هستند. زیرساخت‌هایش به صورت سیستماتیک نابود شده و میلیون‌ها شهروندش مجبور شده‌اند به جنوب غزه نقل مکان کنند، که تازه آنجا هم زیر بمباران است. بیمارستان‌ها از کار افتاده، و ناامیدی سرتاسری همه را فراگرفته است.

می‌دانم مفهوم نسل‌کشی را نباید به سادگی به کار گرفت، این مسئله به حوزه حقوق تعلق دارد و مناسب علوم اجتماعی نیست، جایی که همواره از آن استفاده سیاسی شده است تا به دشمنان انگ زده شود یا از برخی خطرات دفاع شود. این نکته صحیحی است اما بالاخره این مفهوم وجود دارد، و تنها تعریف قانونی که از آن داریم، همانی است که در مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ مصوب شد، و با وضعیتی که امروز در غزه برقرار است همخوانی دارد.

در چنین بافتی، توسل به هولوکاست بدل می‌شود به منبعی لایزال از سوءتفاهم. استفاده ابرازی از خاطره هولوکاست امر تازه‌ای نیست. امروز، استفاده می‌شود تا جنگ غزه را توجیه کند. وقتی پای هولوکاست به میان کشیده می‌شود، به خاطر این است که از یهودستیزی به عنوان کلیدی برای توضیح ماجرای ۷ اکتوبر استفاده شود، و حتی با توسل به یهودستیزی از موج همبستگی که گروه گروه از مردم کشورهای جنوب با مردم فلسطین نشان دادند ابراز تعجب و یا حتی انزجار کنند.

بی‌تردید ۷ اکتوبر کشتاری هولناک بود، اما اطلاق بزرگترین یهودکشی پس از هولوکاست به آن القای نوعی پیوستگی بین این دو است. این امر منجر به تفسیری بسیار ساده می‌شود: اتفاقی که در ۷ اکتوبر افتاد، ناشی از نفرتی نیست که در فلسطینی‌ها به سبب دهه‌ها خشونت مستمر علیه ایشان و غارت منابعشان توسط اسرائیلی‌ها جمع شده است؛ بلکه حلقه جدیدی است از زنجیره تاریخی یهودستیزی که از یهودستیزی دوران قرون وسطی تا هولوکاست به وسیله یهودکشی‌های امپراتوری تزاری، امتداد دارد. بنابراین حماس می‌شود چهره اخیر یهودستیزی ابدی. این برداشت باعث غامض شدن وضعیت می‌شود، این تخاصم‌ها متبلور شده و به نفع مشروعیت‌بخشی به واکنش اسرائیل تمام می‌شود. در حقیقت این نتایج بود که چند سال پیش اعلام کرد اگر هیتلر را مجری هولوکاست بدانیم، محرک آن مفتی اعظم بیت‌المقدس بوده است.

عواقب احتمالی چنین برداشتی از خاطره هولوکاست چه می‌تواند باشد؟ آیا خطر آن نیست که یهودستیزی دوباره اوج بگیرد؟

بله چنین خطری وجود دارد: جنگی نسل‌کشانه به بهانه یادآوری خاطره هولوکاست به راه افتاده است، جنگی که در نهایت ختم به حمله و بی‌اعتبار کردن این خاطره خواهد شد، و نتیجه‌اش می‌شود مشروعیت‌زایی برای یهودستیزی. اگر این کارزار متوقف نشود، دیگر کسی نمی‌تواند در باب هولوکاست کلامی بگوید بدون آنکه حرفش دامن بزند به تردید و ناباوری در باب این حادثه؛ بسیاری در نهایت باور خواهند کرد هولوکاست افسانه‌ای است که ساخته شده تا از منافع

اسرائیل و غرب دفاع کند. خاطره هولوکاست به عنوان «دین مدنی» حقوق بشر، ضدیت با نژادپرستی و دموکراسی از بین خواهد رفت. این خاطره نقش الگویی را داشته برای ساختن خاطره شکل‌های دیگر خشونت جمعی، از دیکتاتوری نظامی امریکای لاتین گرفته تا قحطی در اوکراین و نسل‌کشی توتسی‌ها در رواندا. پیوند خوردن این خاطره با ستاره داوود روی لباس ارتشی که مجری نسل‌کشی در غزه است، عواقبی ویرانگر خواهد داشت. همه نقاط مرجع ما تار خواهد شد، هم از نظر شناخت‌شناسی و هم از حیث سیاسی.

آنوقت است که ما وارد جهانی خواهیم شد که همه چیز در آن هم‌ارز است، و کلمات دیگر ارزشی نخواهند داشت. کل مجموعه نقاط مرجعی که سازنده وجدان سیاسی و اخلاقی ما هستند - مثل تمیز دادن خوبی از بدی، حمله از دفاع، ستمگر از ستم‌دیده، متجاوز از قربانی- در خطر آسیبی جدی قرار خواهند گرفت. فهم ما از دموکراسی، که نه صرفاً نظامی از قوانین و مجموعه‌ای از نهادها بلکه یک فرهنگ، یک خاطره و یک مجموعه از تجارب است، تضعیف خواهد شد. یهودستیزی که از نظر تاریخی رو به افول دارد، صعودی چشمگیر را تجربه خواهد کرد.

شما در ایالات متحده زندگی می‌کنید، اما با فرانسه و آلمان هم کاملاً آشنا نیستید، جانی که به سبب اتفاقی که برای یهودیان در جنگ جهانی دوم افتاد جامعه خود را زیر بار سنگینی از گناه می‌بیند. تفسیر شما از واکنش دولت‌های این کشورها چیست؟

فضای ایالات متحده بیشتر یادآور جنگ ویتنام است تا هولوکاست، چون ایالات متحده مستقیماً درگیر جنگ غزه است. بحث فقط سر متهم کردن قدرت‌های غربی نیست که چون در ماجرای نابودی یهودیان منفعل بودند، پس یا در آن دست داشته‌اند یا نسبت به آن قصور کرده‌اند، یا در مورد فرانسه که هنگام نسل‌کشی توتسی‌ها در رواندا خودش را کنار کشید و کاری نکرد. وضعیت دیگر مثل سابق نیست: یک جنگ قتل‌عام‌گونه در غزه به راه افتاده که مسئولین دولت‌های غربی به آن چراغ سبز داده‌اند و همه‌شان به تل‌آویو رفته و از اسرائیل اعلام حمایت کرده‌اند.

ایالات متحده دو ناو هواپیمابر به شرق مدیترانه فرستاده تا به ارتش اسرائیل قوت قلب بدهد. همه هم مکرر گفته‌اند اسرائیل حق دارد از خودش در چارچوب قانون حقوق بشر بین‌المللی از خودش دفاع کند. در حالی‌که اسرائیل دهه‌هاست که این قانون را زیر پا می‌گذارد و به وضوح در غزه هم آن را رعایت نمی‌کند. اسرائیل پشتش به حمایت نظامی و مالی ایالات متحده گرم است. مردم هم مثل جنگ ویتنام تظاهرات می‌کنند چون می‌دانند ایالت متحده می‌تواند جنگ را متوقف کند. به نظرم حجم اعتراضات در ایالات متحده به افزایش آگاهی نسبت به نابرابری و تبعیض‌نژادی که ناشی از جنبش جان سباهان مهم است در سراسر کشور به راه افتاد هم مربوط است.

در فرانسه با وجود ممنوعیت برخی از تظاهرات، مخالفت با جنگ هم بسیار گسترده است. بد نیست بدانیم در کشورهای جنوبی جهان تظاهرات فقط جلوی سفارت‌خانه‌های امریکا و اسرائیل جمع نمی‌شوند، بلکه سراغ فرانسه هم می‌روند. گزارش‌های الجزیره ماکرونی را مسخره می‌کند که یک روز خواهان ائتلافی بین‌المللی برای مقابله با حماس است و روز دیگر خواهان ائتلافی برای کمک‌های بشردوستانه به مردم غزه، بدون اینکه اشاره کند چه کسانی عضو این ائتلاف‌ها خواهند بود، چه کار خواهند کرد و با چه ابزاری این کارها را خواهند کرد. کل ماجرا به نظر بداهه‌ای مسخره و حتی حقیرانه می‌رسد. کسانی که توقع داشتند فرانسه موضعی مستقل‌تر و متین‌تر بگیرد، مثل موضعی که شیراک در ۲۰۰۳ هنگام جنگ عراق گرفت، عمیقاً سرخورده شدند.

در فرانسه، حزب چپ فرانسه [۲] توسط تقریباً همه نیروهای سیاسی متهم شده به یهودستیزی. پس از اینکه از نامیدن حماس به عنوان سازمانی تروریستی سر باز زد، صدایش به حاشیه رانده شد. نظرت درباره این قضیه چیست؟

رسانه مثل یک پرده استار بزرگ عمل می‌کند. استفاده از چنین استراتژی در جهت منافع سیاسی بسیار حقیرانه است. می‌توان مواضع اعضای حزب چپ فرانسه را، تنها نیروی سیاسی که در مجلس با این جنگ مخالفت کردند، مورد انتقاد قرار داد، اما متهم کردن آنها به یهودستیزی جداً مضحک است.

اما وقتی پای تروریسم در میان است، می‌توان یک سری حرف‌ها را با صراحت گفت. اولاً، یک دوروی عجیب از سوی کشورهای غربی وجود دارد که حاضر نیستند با حماس مذاکره کنند چون یک سازمان تروریستی است، در حالیکه خواهان آزادی گروگان‌ها هستند. اما اگر برای آزادی گروگان‌ها با حماس مذاکره نکنیم، با کی مذاکره کنیم؟ از سوی دیگر، حماس در ۷ اکتوبر ۱۴۰۰ نفر را کشت، از جمله بیش از هزار غیرنظامی را. کشتار غیر نظامیان بود که هم برنامه‌ریزی شده بود و هم به آن معترف بودند. پس روشن است که کاری تروریستی بود. اما القای عنوان سازمان تروریستی به حماس مسئله را حل نمی‌کند، چون حماس را نمی‌توان صرفاً به اعمال تروریستی فروکاست. «تروریسم» حماس شبیه همانی است که جبهه آزادی‌بخش فلسطین قبل از پیمان اسلو داشت، یا ارگون [۱۳] قبل از تشکیل دولت اسرائیل، یا جبهه آزادی‌بخش میهنی در جنگ الجزایر. توسل به کارهایی که می‌توان به آن عنوان تروریستی داد با اهداف سیاسی یک جنبش آزادی‌بخش یکسان نیست.

به طور تاریخی، تروریسم ابزار فقر است و در جنگ‌های نابرابر به کار می‌رود. حماس کاملاً با تعریف «پارتیزان» مطابقت دارد: نبردهای نامتعارف با انگیزه ایدئولوژیک قوی، که ریشه در قلمروئی دارد که از مردم آن قلمرو حفاظت می‌کند. حماس گروگان می‌گیرد؛ ارتش اسرائیل زندانی می‌گیرد و در خلال عملیات نظامی‌اش مسبب «تلفات جانبی» می‌شود. تروریسم حماس صرفاً بازتابی است از تروریسم دولتی اسرائیل. حماس خواهان نابودی اسرائیل است، بدون اینکه ابزاری را داشته باشد؛ اسرائیل خواهان نابودی حماس از طریق ویران کردن غزه است، آنهم وقتی که سال‌ها آن را به جبهه آزادی‌بخش فلسطین ترجیح می‌داد. بله، تروریسم را هیچ‌وقت نمی‌توان توجیه کرد اما تروریسم آنکه ظلم می‌کند به مراتب بدتر از تروریسم مظلومان است.

امروز، فلسطینی‌ها حماس را به عنوان نیروی مسلحی می‌بینند که در مقابل اشغال مقاومت می‌کند. وظیفه ما نیست که تعیین کنیم بسته به اینکه چه کسی با ما از نظر ایدئولوژیک همسو است، چه کسی در مقاومت فلسطینی‌ها نقش دارد. هیچ همدلی با حماس ندارم، اما تردیدی نیست که حماس بخشی از مقاومت مردم فلسطین است. و تنها اگر این واقعیت را تشخیص بدهیم ممکن است بتوانیم به راه حلی برسیم.

قبل از ۷ اکتوبر گفته بودی چپی که از صهیونیسم انتقاد نکند اصالت ندارد. منظور از این حرف چیست؟

اگر بخواهیم از تاریخ صهیونیسم حرف بزنیم، باید حواسمان به تنوع و ناهمگونی جریان‌هایش باشد، چون نمی‌توان آن را به تئودور هرتزل و صهیونیسم سیاسی فروکاست. به مثال صهیونیسم در اروپای مرکزی، طرفدار تشکیل یک دولت نبود بلکه بیشتر حامی سرزمینی برای ملت یهود بود، که در آن اعراب و فلسطینی‌ها هم می‌توانند در قلمروئی خارج از قلمرو آنها و در کنارشان زندگی کنند؛ دیگران مدافع دولتی دو ملیتی بودند. موضع یهودا مگنس بنیانگذار دانشگاه عبری اورشلیم چنین چیزی بود، موضع اولیه گرشولم شولم و باقی هم چنین چیزی بود. صهیونیسم مارکسیستی هم بود، که نماینده‌اش بر بوروکوف بود، و صهیونیسم فاشیسم که موسولینی از آن تجلیل می‌کرد.

اما صهیونیسمی که بر اسرائیل حاکم شد و بدل شد به ستون فقرات دولت اسرائیل، صهیونیسم سیاسی بود. دولت اسرائیل از زمان تولدش، خودش را صهیونیست نامید، و همه دولت‌هایی که در آن حاکم شدند، سیاست توسعه قلمرو و استعمار مردم فلسطین را در پیش گرفتند، مردمی که یا تبعید شدند یا گرفتار تبعیض‌نژادی شدند. به باور من یک چپ اصیل باید با چنین سیاستی مخالفت کند. منظورم از ضدصهیونیسم بودن، این است.

بسیاری از یهودیان ضدصهیونیسم هستند. این قضیه ربطی به ضدیهودی بودن، نابودی دولت اسرائیل یا اخراج یهودیان از فلسطین ندارد. ملت اسرائیل وجود دارد، ملتی که بسیار پویا و فعال است و حق موجودیت هم دارد، اما ضمناً باور دارم این ملت با چنین موجودیت سیاسی که امروزه نمایندگی‌اش می‌کند آینده‌ای نخواهد داشت. در دنیای جهانی‌شده قرن بیست و یکم، دولتی که بر مبنای نژاد یا مذهبی خاص بنا شده باشد یک وصله ناجور است، چه در فلسطین باشد چه جای دیگر. به علاوه، این ادعا که ضدصهیونیسم بودن شکلی از ضدیهودی بودن است و حماس خواهان نابودی اسرائیل است وقتی مطرح می‌شود که تهدیدی علیه موجودیت اسرائیل وجود ندارد، بلکه اسرائیل است که دارد فلسطینی‌ها را نابود می‌کند.

در طول تاریخ، استعمار به ختم به نابودی مردم بومی شد یا به اخراج مهاجران ساکن در مستعمره انجامیده. اسرائیل در دوران پساستعماری تشکیل شد. آیا ممکن است نتیجه این بار متفاوت باشد؟

من پیشگو نیستم، اما خوش‌بین هم نیستم. برای دهه‌هاست که وضعیت دارد به نحوی بیش از پیش خطرناک می‌شود. الگوهای که تاریخ به ما می‌دهد الزاماً معتبر نیست، چون ما دیگر در جهان قرن بیستم زندگی نمی‌کنیم. صهیونیسم شکلی از استعمار است، اما با الگویی که انگلیسی‌ها در هند یا فرانسوی‌ها در الجزایر داشتند تفاوت دارد. کسی دیگر به راحل دو دولت اعتقادی ندارد، و با توجه به شدت درگیری‌ها، به نظرم تصور اینکه دولتی با دو ملیت اسرائیلی و فلسطینی بتواند متولد شود دشوار است. اما اگر از وضعیت فعلی فاصله بگیریم و امور را از منظری تاریخی ببینیم، هیچ جایگزین دیگری برای همزیستی یهودیان و فلسطینی‌ها مبتنی بر برابری وجود ندارد.

در اروپا، ما با میراث یک قرن و نیم نژادپرستی و استعمار مواجهیم، میراثی که اثرش را روی اذهان، بازنمایی‌ها، تصورات و روابط اجتماعی گذاشته است. این قضیه را فقط در انتخابات شاهد نیستیم، بلکه در زندگی رومزه هم می‌بینیم، با نرم‌افزارهای کنترلی تشخیص چهره در مترو، قوانین اسلام‌ستیزانه، بحث بر سر مهاجران و غیره. در اسرائیل، به نظر می‌رسد نژادپرستی بدل شده به بخشی از وضعیت طبیعی امور. مردم به تبعیض نژادی در غزه عادت کرده‌اند، شهرکنشینان کرانه غربی به مصادره زمین‌ها و خصوصی کردن راه‌ها برای خودشان، به پست‌های بازرسی برای فلسطینی‌ها، به عملیات نظامی دلخواهی و آزار روزمره فلسطینی‌ها، خو گرفته‌اند. در سوی دیگر دیوار، این امر فقط منجر می‌شود به ایجاد حس ناامیدی، تحقیر، نفرت و رهاسدن به حال خود. به باور من باید علیه چنین عادت‌های مبارزه کنیم، چیزی که مانعی غیرقابل نفوذ در برابر چشم‌انداز صلح است.

منبع: ورسو

[۱] لازم به ذکر است که اسرائیل دارای قانون اساسی به مفهوم رایج کلمه نیست، بلکه مجموع قوانینی تحت عنوان Basic Law نقشی مشابه قانون اساسی را دارند.

[۲] La France Insoumise

[۳] ارگون سازمانی تروریستی که توسط مهاجران یهودی در فلسطین قبل از تشکیل دولت اسرائیل به وجود آمده بود و در ابتدا دست به عملیات تروریستی علیه نیروهای انگلیسی می‌زد و سپس فلسطینی‌ها را هدف حملات خود قرار داد.